

۲ - واسطه و صفت دارای دو وجود متباین نباشند ولی هر يك دارای وجودی جداگانه باشند مثلاً «آبنوس سیاه است» صفت سیاه واسطه آن سیاهی است زیرا آبنوس بواسطه سیاهی است که سیاه است پس آبنوس سیاه حقیقی نیست بلکه سیاه حقیقی همان سیاهی است سیاهی و سیاه بیک وجود موجود نیستند و دو وجود متباین هم نمیباشند زیرا سیاهی عرض است و وجود عرض برای خود آن همان وجود آنست برای موضوع آن در عین حال عرض و معروض بیک وجود موجود نیستند.

۳ - واسطه و صفت بیک وجود موجود باشند مانند فصل که واسطه تحصیل جنس است حیوان که جنس است ماهیتی مبهم و بی تحصیل است که نه وجود ذهنی دارد و نه وجود خارجی یعنی لا بشرط است و تا فصل نباشد بصورت نوع در خارج با در ذهن متصل نمیشود پس علت تحصیل حیوان فصل آنست یعنی مثلاً ناطق است که حیوان را بصورت ذهنی یا خارجی انسان متصل میسازد اینست که میگویند جنس عین انواع تحت خود میباشد و خود لا بشرط است پس واسطه یعنی (ناطق) و صفت یعنی (حیوانیت) بیک وجود موجودند همچنین است وجود و طبیعت در تحقق که وجود واسطه تحقق طبیعت است.

« نتیجه »

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست آمد که: «وجود واسطه در عرض است برای تحقق طبیعت» یعنی واسطه در عرض قسم سوم است یا بمعنی وجود و طبیعت بیک وجود موجودند زیرا تحقق وجود حقیقی است و تحقق طبیعت عارضی و بواسطه وجود است اینست معنی سخن حکما که گفته اند:

« وجود طبیعی عین وجود شخص است » مثلاً وجود انسان طبیعی (که کلی طبیعی است و بتعبیر دیگر طبیعت انسان یا ماهیت انسان) بین وجود حسن - حسین - بهرام و غیره است.

باب نخستین « کلیدهای پنجگانه » یا باب ايساغوجي
(مقدمات موصل تصویری)

پیش از این گفتیم برای شناختن هر چیز بمعرف نیازمندیم و معرف یا « موصل

تصوری ' از موادی ساخته میشود که کلیهای پنجگانه نامیده میشوند و عبارتند از :
 ۱ - جنس ۲ - نوع ۳ - فصل ۴ - عرضی خاص ۵ - عرضی عام و چون
 ماده طبعاً بر صورت مقدم است ما نیز بیان مواد معرفات را بر صور آن مقدم
 میداریم :

« جنس »

جنس آن کلی را گویند که بر طبایع مختلف الحقیقه (در پاسخ پرسش از تمام
 ذاتیات مشترک میان طبایع مزبور) حمل میشود :
 چنانکه در پاسخ این پرسش : « انسان ، اسب ، کرک ، پلنگ ، نهنگ چیستند؟ »
 حیوان گفته میشود زیرا حیوان شامل تمام ذاتیهای مشترک میان طبایع نامبرده است
 از آنکه در لفظ حیوان این معانی : جسم ، نامی ، حساس و جنبنده از روی اراده ، مندرج
 است و ذاتی مشترک دیگری بین طبایع مذکور نخواهیم یافت که در لفظ حیوان
 درج نباشد .

« نوع »

نوع آن کلی است که بر طبیعتهای متفق الحقیقه (در پاسخ پرسش از حقیقت
 آنها) حمل میشود چنانکه در پاسخ این پرسش « خسرو - بهرام - حسن - حسین چیستند؟ »
 انسان گفته میشود .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 فصل

فصل آن کلی است که در پاسخ این پرسش « در جوهر این طبیعت چیست که
 آنرا از طبایع دیگر جدا و متمایز ساخته؟ » واقع میشود .
 مثلاً در پاسخ این پرسش که در جوهر طبیعت انسان چیست که او را
 از طبیعتهای دیگر (مانند کرک - پلنگ - اسب - گوسفند و غیره) متمایز گردانیده؟
 ناطق گفته میشود و ناطق تعبیر از حقیقتی است که انسان را از سایر انواع حیوان
 متمایز میسازد زیرا هنگام نطق آن حقیقت جوهری انسان یعنی تمام ممیزات عقلانی
 او بمنصه ظهور میآید اینست که ناطق را فصل انسان و علت قوام او نامیده اند و چون وجود جنس
 عین وجود نوع است فصل مقوم نوع نیز محصل جنس (یعنی علت حصول جنس) خواهد بود .